

Philosophical changes of right and duty in the school of natural law

Mohammad Mehdi Khosravi ¹

Received: 17 February 2025

Reception: 9 April 2026

Abstract:

The school of natural law with the desire to have a moral and meta-legal justification of law to achieve fixed basic rules has followed several major philosophical paths in the philosophically analytical subject of right and necessity. First, it insists on a fixed nature as the total generator of all fundamental rights and duties. Then in dealing with philosophically logical challenges, such as the impossibility of inference about necessity and existence and refusal of referencing wellness and necessity to the natural properties, by implicitly accepting them, it naturally establishes another basis in accordance with the authorship and subjectivity of the fundamental and absolute rules of law from Kant's point of view. However the intimacy of the second explanation given to the reading of the positivist and its failures lead to the explanation of the basics of right and duty by emphasizing the path of on the philosophical concept of necessity due to "becoming nature". In the philosophical study, the recent description, despite the need to get rid of some problems, leads the philosophical challenges of this school to a more stable end.

¹Graduate Doctor of Public Law

فصلنامه تحولات سیاسی اجتماعی معاصر ایران، سال پنجم شماره دوم (پیاپی ۱۵)، تابستان ۱۴۰۵، صص ۲۷۴-۲۶۰

<http://doi.org/10.30510/pscci.2026.575899.1408>

تطورات سه گانه مکتب حقوق طبیعی در تبیین فلسفی ابتناء حق و تکلیف بر طبیعت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸



محمد مهدی خسروی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۲۰

چکیده

مکتب حقوق طبیعی، با تلاش در جهت توجیه اخلاقی و دست یابی به قواعدی ثابت برای قانون، چند طریق فلسفی در تبیین مبانی حق و بایستی ناظر بر مساله اخذ از طبیعت پیموده است. نخست بر طبیعت ثابت به عنوان علت تامه حق و بایستی های بنیادین، اصرار می ورزد. سپس در برخورد با چالش های منطقی و فلسفی پوزیتیویسم، از جمله اشکال عدم امکان استنتاج باید از هست و امتناع ارجاع حق و بایستی به خاصه ای طبیعی، برهانی دیگر را بر اساس تالیفی و ذهنی شدن قواعد بنیادین و مطلق حقوق به قرائت کانتی، بنیان می نهد. قرابت تبیین دوم به قرائت اثبات گرایان و اشکالات وارد بر آن، برخی حامیان مکتب را به تبیین مبانی حق و تکلیف بر اساس مفهوم فلسفی ضرورت ناشی از شدن های طبیعت، رهنمون می سازد. به نظر می آید از حیث فلسفی، توصیف اخیر با وجود نیازمندی به رهایی از برخی اشکالات، بیان عقلانی مبانی حق و بایستی را به سرانجام استوارتری می رساند.

واژگان کلیدی:

حقوق طبیعی، بایستی، باید و هست، حق، طبیعت، ضرورت

یکی از اساسی ترین وجوه فلسفه حقوق، نوع برهان های اقامه شده از سمت مکاتب نسبت به مفاهیم حقوقی و از جمله حق و بایستی به عنوان محمولات حقوقی است. با این حال آنگونه که در فلسفه اخلاق بدین مفاهیم از حیث فلسفی پرداخته شده است (فرانکنا، ۱۳۹۳: ۲۷۲-۲۰۰)، در مکاتب حقوقی مورد کاوش قرار نگرفته اند. بر این مبنا، همانگونه که می توان از امکان یا عدم ارتباط هنجارها و تجویزات اخلاقی با حقیقت خارجی و عینی پرسش نمود و به فیلسوفی هنجارگرا یا نتیجه گرا در اخلاق بدل شد، به همان میزان می توان در خصوص ارتباط الزامات بنیادین حقوقی در رابطه با حقایق تکوینی جستجویی فلسفی داشت و نتایج قهری آن را در برخی مفاهیم حقوقی نمایان نمود.

ضرورت تمرکز بر این حصه از بحث در مقایسه با نوشتارهای دیگر رایج در حوزه فلسفه حقوق بدان جهت است که نقطه عزیمت پرداختن به مبانی مکاتب حقوقی ضرورتاً توصیف زنجیره منطقی-استدلالی منتج به مدعا در بنیادی ترین وجه آن و نتایج حاصل از آن می باشد. به عبارت دیگر اساس تصور و تصدیق صحیح و سپس نقد آراء مربوط به مکاتب فلسفی علم حقوق، در توصیف صحیح زنجیره و گزاره پایه نهفته است و بیش از آنکه نیازمند بیان تاریخ نگاری مکاتب حقوقی باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۰۰-۲۲۰)، محتاج به تثبیت نکات منطقی مبانی فلسفی مکاتب حقوقی با التزام به لوزام قهری مترتب بر آنها است.

نوشتار حاضر با عنایت به نکات فوق و پذیرش این مفروض که تحلیل فلسفی حق و بایستی های حقوقی، به عنوان یک گزاره پایه ضروری و اصلی اولی، ابزاری در اثبات مدعای توجیه اخلاقی و تحقق نوعی قواعد حقوقی همگانی و عام و پاسخی به چالش مکاتب رقیب طبیعت گرایان از جمله پوزیتیویسم حقوقی بوده است، با نگاهی توصیفی، به دنبال پاسخ بدین پرسش است که چه سیر استدلالی و نقض و ابرام های فلسفی در اثبات مدعای برگرفته شدن بایستی ها و حق های حقوقی از عنصر طبیعت و مطلق انگاری قواعد بنیادین حقوق طبیعی طی و آثار آن در نتیجه گیری های تقنینی چگونه ظاهر گردیده است.

۱. قرائت نخست: طبیعت ثابت منبع قانون طبیعت

1-1 برقراری رابطه تولیدی میان حق/تکلیف و قانون طبیعی

نقشه راه در تبیین ادعا، اینگونه ترسیم می گردد که طبیعت، دارای قوانینی ضروری، لاینفک و عینی است. این قوانین همانگونه که در علوم مختلف تجربی همچون فیزیک، شیمی و ریاضیات موجود است، حوزه انسانی را نیز در برمی گیرد. بر این اساس، قوانین طبیعی نه - بر شناسایی سنت های موجود پیرامون انسان تاکید دارد بلکه قوانین رفتاری او را نیز در برمی گیرند. بر این مبنا، اگر انسان، طبعاً خلق و خویی خاص دارد یا در طبیعت ((عدالت و نظم یافتگی))، عینیت یافته است، باید بدان اخلاق رو آورد و نظم رو سرلوحه کار خود قرار دهد.

قانون و مقررات نیز اگر بخواهد صحیح تلقی شود می بایست همین راه را طی نماید. هر قلنون طبیعی، مبنای حقی طبیعی و هر حق طبیعی، مولد حقی وضعی واقع می گردد (جاوید، ۷۲: ۱۳۹۰). به عبارت دیگر، اگر بشر، قانونی طبیعی کشف می نماید یا قانون طبیعی او را به انجام فعل خاصی هدایت می کند، از حیث حقوقی نیز باید به همان منوال رفتار نماید. اگر، تولید مثل قانون ثابت طبیعت محسوب می گردد، بشر به تولید مثل اقدام نماید و مخالفت با تولید هم نوع، تقابل با قانونی طبیعی به حساب می آید و ر قوانین وضعی نیز بر ممنوعیت آن تاکید می گردد. بر این مبنا، هرگونه اقدام در جهت ناباروری (اعم از سقط جنین و ...) یا تجویز نکاح هم جنس، به دلیل عدم موافقت با طبیعت موجود، ممنوع و باطل است (Freeman, 2014: 91). پس جمله ((بشر این چنین است)) دنباله ای دارد بدین شرح که ((فعل بشری باید/حق دارد اینگونه باشد)).

پر واضح است که در استدلال مذکور، محمول ((است و هست)) ناظر بر طبیعت موجود، به یکباره به محمولی هنجاری تبدیل می گردد. به اصطلاح فلسفی، محمول هنجاری، نتیجه ی منطقی صغری و کبرای توصیفی از طبیعت موجود است. ((طبیعت این چنین است)) پس ((باید اینگونه بود)). به عبارت بهتر، این طبیعت موجود و محقق است که، قوانین رفتاری را تولید می نماید. کافی است انسان به آن نظر کند، تا هنجارهای رفتاری خود را از درون آن استنتاج نماید. بنابراین صفت ((تحقق و ثبوت)) طبیعت، در اصطلاح، علت تامه تحقق ((حق و تکلیف)) است. در اینجا، حیثیت موجود و ذاتی بشر، بدون ملاحظه عوارض دیگر و آثار مترتب بر آن، محل ساخت باید و نباید، حق و تکلیف و حسن و قبح حقوقی و اخلاقی است: «طبیعت یک شیء، آن ویژگی ذاتی اوست و حقوقدانان در پی اخذ قوانین خود از این ویژگی درونی هستند. این طبیعت برخی حیوات است که وحشی باشند. این طبیعت دریا است که به روی همگان اشکار باشد (غیر قابل تملک باشد). به همین طریق، حکم می گردد که برخی روش های معین کسب مالکیت طبیعی هستند یا از قانون طبیعی یا عقل طبیعی نشات می گیرند. به همین دلیل که اگر بخواهیم شخصی را مالک کنیم، روش طبیعی آن، تسلیم موضوع مالکیت به اوست (Nicholas, 1962: 57)»

این نحوه استدلال، علاوه بر آگاهی بخشی تشریعی^۱، مصر بر برقراری رابطه ای تولیدی، میان طبیعت و قانونگذاری است که بی شک امری فراتر از آگاهی بخشی میان دو عالم هست و باید را در نظر دارد و حق و تکلیف را نتیجه مستقیم و مستنتج منطقی از گزاره های طبیعتی موجود نشان می دهد. طبیعت انسان بدون هیچ قیدی و در حالت ثابت و موجود در خارج، موضوع اخذ حق و تکلیف قرار می گیرد. بنابراین، کمال و نقص نامتحقق طبیعت از این نظر تاثیری در مفهوم باید و حق ندارد. این تفسیر از حقوق طبیعی، تبیین مشهور مکتب تلقی می گردد چنانچه می توان آن را به شعار ((انسان بودن پس حق داشتن)) معروف نمود.

برای مثال، جان لاک، ناپیستی آسیب زدن به حق آزادی، سلامت و مالکیت دیگران را نتیجه مستقیم وضعیت طبیعی این حقوق می داند بدین نحو که وضعیت طبیعی، قانون طبیعی به همراه دارد که این چنین حکم می راند که هیچ کس حق آسیب زدن به آزادی،

¹ Normatively informative

سلامت و ماکیت دیگران را ندارد (Locke, 1982: 110). بر این اساس، حق آزادی، حیات و حفظ سلامت، به صورت گزاره های ذیل استنتاج می شوند:

انسان حیات مند، سالم و آزاد است.... پس حق حیات، حق جلوگیری از تجاوز و حق آزادی دارد/دیگران مکلف به احترام و عدم تجاوز به بدین حقوق اند.

از آثار مهم این تفکر در باب قانونگذاری حقوقی آن است که برگرفته شدن حقوق مذکور از طبیعت ثابت، سلب آن را در هیچ شرایطی بر نمی تابد. بر این اساس، اطلاق چنین حقی، تقنین مجازات های سالب حقوق را در قوالب گوناگون همچون قصاص و ... بر نمی تابد زیرا حق یا تکلیف در چنین اندیشه ای به صرف موجودیت طبیعی، ساخته می شوند و امکان تقید آنها به شرایط و مصالح نامتعلق وجود نخواهد داشت.

۱-۲. چالش های فلسفی اثبات گرایان بر تقریر نخست

۱-۲-۱. مغالطه طبیعت گرایی در چالش باید-هست

تقریر شایع که باید ها را نتیجه و تولید شده از هست های ثابت و موجود می داند، حل فلسفی عبور از اشکال هست به باید را، به دلیل عدم اندراج محمول در مقدمات هستی شناختی و هم چنین عدم بازگشت مفاهیم حق و تکلیف به هستی های ثابت ناممکن می سازد. به قول هیوم «به جای شیوه معمول استنتاج گزاره های است از است (یا نیست از نیست)، با گزاره های باید و نباید به نتیجه گیری اقدام می نمایند» (Hume, 1888: 469). حال آنکه به حکم ضرورت، نتیجه مقدمه ای اینچنین نمی تواند نتیجه ای تکلیفی یا تجویزی باشد.

همین مساله باعث گردیده که حامیان اثبات گرایی، اساساً اطلاق لفظ قانون را بر قوانین حقوقی، در موارد استعمال بر قوانین تجربی از سنخ اشتراک لفظی دانسته و مقررات وضعی را از دایره روابط عینی و طبیعی خارج سازند زیرا به قول هارت «اینها توصیف واقعیات نیستند بلکه برای انسان ها نوعی تجویز هستند یا آنها را به شیوه ای خاص ملزم می کنند. قانون تجویزی ممکن است نقض شود و همچنان قانون باقی بماند بنابراین، بی معنا خواهد بود که درباره طبیعت، قوانین کشف شده به وسیله علم تجربی، گفته شود می توان یا نمی توان آنها را نقض کرد. در این جا این قوانین نقض نشده اند بلکه اساساً نمی توان آنها را قانون نامید و باید صورت بندی مجدد پیدا کنند» (هارت، ۱۳۹۵: ۲۸۸)

بر این مبنا، باید های قانونی، حکایتی از واقع ندارند و هرگز نمی توانند نقشی توصیفی و خبری داشته باشند حال آنکه باید های مندرج در قوانین علم تجربی، همگی ناظر به واقع و توصیف کننده آنند. بر این اساس، اعتقاد به حقوق طبیعی را می توان «به یک مغالطه بسیار ساده تقلیل داد: قصور در درک امکان تفاوت معنا میان عباراتی که دربردارنده واژه قانون هستند» (هارت، ۱۳۹۵: ۲۸۸).

۱-۲-۲. چالش گشوده مور

نظریه های طبیعت گرا به تقریر نخست، به ترادف انگاری خوبی بدی، باید و حق با خواص اشیاء موجود در زمان و ارجاع آنها به چنین خاصه ای تعریف می گردند. در واقع در این اعتقاد، این طبیعت است که حکم می کند چه چیز خوب و واجب است درست همانطور که حکم می دهد چه چیز موجود است. برای مثال همانطور که طبیعت حکم می کند تندرستی چیست، همانطور تعیین می نماید که تندرستی خوب و واجب است.

امر فوق اشکالی دیگر بر پیکره طبیعت گرلیان وارد می نماید بدین تقریر که نمی توان صرفاً از طریق ترجمه آن به گفتمانی ساده از حقایق غیر معرفتی به حقایق معرفتی بدون هیچ باقی مانده ای از معانی ارزشی فروکاست (فتحی زاده، محمدی اصل، ۱۳۹۲: ۵۹). بر همین مبنا، جای طرح اشکالی آغاز می گردد که به سوال گشوده مور معروف و بر مبنای برهان خلف تنظیم گردیده است:

اگر خاصه طبیعی همان خوب است، پس این قضیه تحلیلی (توتولوژیک) می باشد.

پس هر چه خاصه طبیعی است خوب نیست، می بایست خود به خود متناقض باشد.

این در حالی است که هر چه خاصه طبیعی است خوب نیست، خود به خود متناقض نیست.

پس خاصه طبیعی همان خوبی نیست (مور، ۱۳۹۵: ۳۰۷).

شرح این استدلال آن است که در هر تعریفی از خوبی می توان دوباره در مورد مفهومی که به خوبی تعریف شده است، سوال پرسید که آیا چنین مفهومی خوب است یا خیر و از آنجا که تکرار این سوال، واجد معنی است، کاشف می گردد که بین خوبی، وجوب و خاصه طبیعی این همانی برقرار نیست. زیرا در گزاره های توتولوژیک محمول تکرار موضوع است و سوال از صدق عکس آنها نامعقول می نماید (مور، ۱۳۹۵: ۱۵۳). برای مثال اگر گفته شود که تندرستی یا لذت همان خوبی و وجوب است باز می توان پرسید که تندرستی خوب و واجب است یا خیر؟؟ مبنی بر این واقعیت، بین مفاهیم ارزشی و طبیعی، هیچ نوع رابطه ای نمی توان برقرار نمود یا رابطه این همانی که مطلوب مکتب طبیعی است، متحمل نقضی اساسی واقع می گردد.

۲. تقریر دوم: حقوق طبیعی بدون طبیعت

۱-۲ پیشینی بودن قواعد عملی و اخلاقی

معرفت از منظر کانت مبتنی بر قضایای تالیفی است. قضایای تالیفی گزاره هایی است که بر خلاف قضایای تحلیلی، محمول آن با تحلیل موضوع به دست نمی آید. این قضایا بر دو قسم پیشینی و پسینی تقسیم می گردد. قضیه تالیفی پسینی، حکمی است که صدق و کذب آن از طریق تجربه به دست می آید. چنین احکامی حتی در صورت صادق بودن، بطور ضروری صادق نیستند؛ مانند: «همه انسانها کمتر از دو متر و نیم قد دارند. اما احکام تالیفی پیشینی، بطور ضروری صادقند. این احکام نه می توانند مبتنی بر تجربه، یعنی

استقراء و مشاهده باشند و نه بر تحليل منطقي صرف مفاهيم؛ مانند: «هر حادثي، علتی دارد» یا «خط مستقيم، کوتاه‌ترین فاصله بين دو نقطه است» (محمد رضايی، ۱۳۸۸: ۱۰).

بنابراین بر اساس اعتقاد کلنت، نمی توان علم را علم نامید جز آنکه برای آن، قضایای تالیفی ماتقدم و سابق بر تجربه دست و پا نمود. البته باید به این نکته توجه نمود که مقصود کانت از پیشینی بودن، دانشی است که از هرگونه تجربه مستقل باشد و دو ویژگی دوام و ضرورت را بی آنکه با تجربه در آمیزد و رتبتاً (نه زماناً) بر آن سبقت دارد، با فهم تحمیلی انسان به ارمغان آورد (Smith, 1992: 13). به همین دلیل قضایای موخر بر تجربه یا پسینی به دلیل آنکه مآخوذ از تجربه اند، فاقد دوام و ضرورت اند (کانت، ۱۳۷۰: ۵) و داخل در قضایای پیشینی واقع نمی شوند.

حاصل آنکه مناط تشخیص قضایای پیشینی ما تقدم، علاوه بر عدم اخذ از تجربه، دو ویژگی کلیت و ضرورت است که آنها را از دیگر قضایا متمایز می نماید و اساس معرفت علمی را دو ویژگی مذکور تشکیل می دهند.

حال در حوزه فلسفه عملی می بایست این تحلیل صورت پذیرد که قضایای عملی، مربوط به کدام یک از احکام سه گانه کانتی اند. پاسخ کانت به این سوال آن است که چون قضایای عملی، همگی مبین یک ((باید)) است. این باید، نوعی ضرورت (کانت، ۱۳۹۳: ۲۲) است و ضرورت از ویژگی های اصلی قضایای تالیفی پیشینی اند. بنابراین، استدلال کانت در حوزه قواعد رفتاری و تعیین جنس احکام اخلاقی، بدین گونه است:

هر قاعده عملی، به واسطه تعبیرات امری بیان می شود.

هر امری مبین یک ((باید)) است.

باید، نوعی ضرورت است.

تمام احکام واجد ضرورت، پیشینی اند.

۲-۲ حق و تکلیف، ضرورت های عینی بی نیاز از هست ها

با توجه به استدلال کانت، علوم رفتاری نیز همچون طبیعیات، واجد یک ضرورت است. از طرف دیگر، آنچنان که در بند پیشین گفته شد، ضرورت های قضایای پیشینی، به هیچ روی در رتبه و مرتبه قضایای تجربی واقع نمی گردند و به همین دلیل از احکام تجربی متمایز است. به عبارت بهتر، ضرورت، هرگز موطنی خارج از عقل نخواهند داشت و بین هست ها و باید، بینونت و جدایی ذاتی وجود دارد. به تعبیر دیگر، احکام تجربی همواره احکام امر واقع هستند و تنها در مورد چیستی اشیاء با ما می گویند و نه چیزی بیشتر. ما نمی توانیم سوالاتی که در ضمن آن ها ((باید)) هست، در حوزه تجربه مطرح کنیم. برای مثال هنگامی که می گوئیم: باید راست گفت، این معرفت پیشینی، ضروری و کلی است بی آنکه متوقف بر رفتار واقعی مردم باشد (محمد رضايی، ۱۳۸۸: ۲۳). و اصولاً، ملاک صحت، اعتبار و درستی گزاره ای دستوری و رفتاری را نباید در آثار عملی و تجربی آن جستجو نمود:

((مثلا کسی که از ترس مجازات یا پرهیز از زیان یا به طمع نفعی خوش قولی کند تا از آن پس به موجب خوش قولی و همه به او اعتماد کنند و خوش قولی او موجب رونق کارش شود چنین آدمی در واقع خوش قول است و رفتار او خوب است اما اخلاقی نیست. شرط لازم قوانین فقط خصلت اخلاقی است. در فلسفه اخلاق خواهیم دید که چگونه بدون عنایت به رفتار، روح انسانی به اخلاق وادار می شود (کانت، ۱۳۹۳: ۱۱۳). «معنای چنین گفتاری، پذیرش این سخن است که نمی توان از دایره ((هست ها و آنچه واقع است))، به دایره ((باید ها و آنچه باید واقع گردد))، استنتاجی منطقی صورت داد.

فینیس، از جمله باورمندان به اندیشه فوق، معتقد است که اندیشمندانی چون ارسطو و آکویناس هرگز دچار چنین خلطی نشده اند و اندیشه ایشان توسط نویسندگان بعدی، به نادرست فهم گردیده و بر همین اساس اندیشه خود را به بازتفسیر تفکر آکویناس اختصاص داده است. همانند بسیاری از فیلسوفان انگلیسی قرون اخیر، فینیس، به شدت نگران حوزه عدم امکان اخذ باید از هست است بیان می دارد که: «اری درست است که هیچ بایدی از هست و هیچ ارزشی از حقیقت استنتاج نمی گردد اما این بدان معنا نیست که ارزش ها نمی توانند به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از حقایق تفسیر شوند» (Finnis, 2012: 34). و بر همین اساس، چنین استدلال می نماید: «زمانی که خوبی درک می شود... عقل و فکر در جهتی متفاوت کارکرد می یابد و منطقی دیگر عرضه می دارد که در همان موقع می توان فهمید که این درک موردی دیگر از آن کارکرد است (چه از حیث تاریخی، چه از حیث علمی و چه از حیث وجود شناختی). با این وجود هیچ دلیل صحیحی بر اینکه کارکردهای دومی عقل از کارکرد های اولی آن، منطقی و معقول تر است، وجود ندارد. اشکال بنیادین خوبی، که با اندیشه عملی (عقل عملی) درک می گردد، آن چیزی است که برای نوع بشر دارای طبیعت، خوبی به حساب می آید» (Finnis, 2012: 34).

با چنین منطقی، در خصوص علوم رفتاری از جمله حق و تکلیف های بنیادین حقوقی با محمولات امری مواجه می شویم که از حیث فلسفی، در دایره احکام تالیفی پیشینی می باشند بی آنکه به هست ها و واقعیات بیرونی، ارتباطی منطقی پیدا نمایند. بر این اساس طبیعت گرایان تابع استدلال کانتی، با پذیرش مبنای فلسفی او در انکار تحقق ضرورت در عالم طبیعت و عدم این همانی خوبی و خاصه طبیعی، سد میان احکام عملی و طبیعت موجود را رفع ناشدنی اعلام می نماید لیکن علیرغم پذیرش اشکال هیوم، گزاره هایی بینادین حقوقی را، بدون لحاظ طبیعت، حاصل خوب های فطری و ذاتا آشکار برای نوع بشر می داند که در مامن اراده درونی هم واجد وصف اطلاق است و هم احکامی عام، همگانی و غیر مقید به نتایج بیرونی را تولید می نماید. به زعم اینان، تدبیر اخیر، مغالطه استنتاج باید از هست را از ریشه بر می افکند (veatch, 1981: 257) زیرا اساسا قاعده مبنا، با یک هنجار آغاز می شود و نیاز به عالم طبیعت و هست های بیرونی نمی یابد.

۲-۳ نقد های حامیان مکتب سنتی طبیعی بر تقریر مدرن

۱-۳-۲ ذهنی شدن حق و تکالیف برآمده از طبیعت

² Self-evidently good

با وجود نظریه مذکور، بایستی ها، اگرچه چیزی را توصیف نمی نمایند و از طبیعت عینی و بیرونی بر نمی آیند، اما بر خلاف مدعای اثبات گرایان، امور و ارزش هایی عینی، ثابت و جهان شمول لند و نمی توان آنها را در زمره امور قراردادی یا وابسته به اهداف و امور شخصی قرار داد (Finnis, 2012: 387). باین حال، فلسفتا، این سوال باقی است که اگر منشأ باید ها در ارتباط با طبیعت نیست، پس وصف اطلاق، عمومیت، بدهت و ... حق ها و اوامر بنیادین، چگونه از اراده خود بنیاد حاصل گردیده است؟

پاسخ به این سوال، ریشه در نوع تفلسف کانتی دارد. در این نگاه امکان فهم آنچه دریافت شده است در انطباق با خارج، امری مستحیل است. به عبارت بهتر مساله مطابقت ذهن و خارج، امکان وقوعی نخواهد داشت و آنچه اتفاق می افتد، نقش فعال فاعل انسانی است که از مفاهیم نزد خود، تمثالی خارجی و منطبق با واقع می سازد بی آنکه بتواند در حقیقت چنین مطابقتی را درک نماید. همانگونه که بیان گشت، کانت، کار منطق استعلایی را بررسی مفاهیم پیشینی می داند که ذهن از طریق آنها، به احساسات خام قالب و شکل می دهد و آن ها را به صورت تجربه هایی با معنا در می آورد. بنابراین مدرک، صورتی است از چیزی که قوه تمثیل ما آن را بدان صورت تمثیل میکند و اگر تمثیل کننده ای نباشد، تمثیل شده و متعلق تمثیل هم معنی ندارد. ضمانت این تطابق هم خود انسان است (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۱۶۹) و نه میزانی بیرون از او.

اگر بخواهیم این دو نتیجه فلسفی را، به عنوان نمونه ای عینی، در حق آزادی اعمال نماییم، باید گفت که به صرف احراز و تحقق اراده آزاد در انتخاب، حق آزادی از دامن آن متولد می گردد. تنها معیار آن است که در آزادی، انبعاث از آزادی اراده ملاک قرار گیرد و از نگرستن به نتایج و آثار بیرونی هنجارها احتراز شود. بر ای مبنا، می توان از آزادی ساخته شده در ذهن فاعل به دو نظریه متضاد حکومت اکثریت در برهه ای و غیر دموکراتیک در زمانی دیگر، راه پیمود به شرط آنکه، مردمان، هر یک از آنها را امری حاصل از اراده و غیر مقید ببابند. زیرا اصولا هر دو عنوان یعنی حق آزادی، قرارداد اجتماعی و ضرورت وجود حکومت در هر نوع، اموری هنجاری و برساخته از دروند و نه از جنس هست های بیرونی. بدین ترتیب هم «از سویی در حوزه پیشینی، هیچ کس بر دیگری برتری ندارد» و «از سویی دیگر، یک نظم اعتباری، وضعی و یا برساخته باشد که با اراده اعضای جامعه سیاسی شکل می گیرد، مشروعیت می یابد» (راسخ، ۱۳۹۳: ۵۹-۵۸) ولو آنکه اراده اعضای جامعه بر پذیرش نظام غیر اکثریتی استقرار یابد.

۲-۳-۲- بازگشت به اثبات گرایی

علیرغم مدعای تقریر دوم بر عمومیت و مطلق بودن گزاره های بنیادین حقوقی و اخلاقی، وصف ذهنی شدن قانون و بن بست معرفت به جهان خارج، نتیجه ای جز گسست باید از هست نخواهد داشت. حال که رسیدن به میزان صدق و مطابقت با خارج اینگونه ممتنع می نماید، فرد انسانی و فاعل مدرک، تنها تعیین کننده فرایند در صورت دادن به چنین مفاهیمی، به شمار می آید. با تشکیل چنین تفکر هستی معرفتشناختی، اگرچه از قانون با صفات عینی، مطلق، لازم الاتباع بر ای همگان، ذاتا آشکار و .. یاد شود، لیکن نسبی گرایی و قراردادی بودن قضیه حقوقی تنها وصف قهری چنین استدلالی خواهد بود.

با این اشکال انصراف از ارتباط حقوق طبیعی سنتی و بقا بر شعار اولیه آن چندان معقول نمی نماید و به همین دلیل، متغیر بودن جز ذاتی این نظریه قرار گرفته و «همین عقل مدرن در قالب های مختلف، مبنای قاعده حقوقی قرار می گیرد، گاهی در قالب قانون طبیعی غیرالهی، گاهی در قالب دولت و گاهی در قالب وجدان و بساوهای اجتماعی». (موسوی اصل، ۱۳۹۴: ۲۱۸). این نوع نگاه بیش از آنکه جهان شمولی مکتب طبیعی را یاد آور شود، تقریر پوزیتیویستی کلسنی از نرم حقوقی نخستین را تداعی می نماید که «غیر ممکن است که از وجود و واقعیت، خوب و بد، بایستی و حق فهمیده شود و بین آن دو تمیز برقرار گردد. زیرا تمایز این دو بر پیش فرضی هنجاری استوار است که بیان می نماید چه چیزی باید باشد. در واقع صرفاً زمانی می توانی بگوییم فلان طبیعت خوب یا بد است، که بگوییم چه باید باشد و چه نباید باشد» (Kelsen, 1957; 181). بر این اساس، «به نظر استامر حقوق طبیعی ثابت و جاودانه نیست و باید به اقتضای هر محیط، جداگانه تعیین شود، زیرا ممکن است قاعده عادلانه و درست دیروز فردا ستمی محض باشد ولی آن چه همیشه ثابت می ماند مفهوم عدل و ظلم و شوق رسیدن به عدالت است که در هر جامعه حقوق طبیعی مخصوصی را ایجاب می کند.» (liloyd: 1985, 181)

بر همین مبنا است که بازگشت به اثبات گرایی بدین نحو آشکار می گردد: «همه ایرادها و خرده گیری ها علیه استامر را می توان در این نکته خلاصه کرد که او به ظاهر از حقوق طبیعی و عدالت سخن می راند و در پناه این الفاظ فریبنده در پی آن است که حقوق موجود را در هر حال عادلانه بداند. هدف حقوق طبیعی اعتقاد به قواعد ثلثت و آرمانی است که در همه حال بر حقوق حکومت می کند ولی او اجتماع را مظهر تمام هدف های فردی و جایگاه تحقق نهایی منافع شخصی می داند». (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۰۲ - ۱۰۱).

۳. تقریر سوم: طبیعت جاری، منبع حق و تکلیف

۱-۳ بایستی حقوقی، صفتی ناشی از حرکت به سمت غایت طبیعت

مقدمه اول این استدلال آن است که هر طبیعتی به سمت غایت تکاملی خود سیر می نماید. بذری تازه و مدفون در خاک به سمت درختی پر ثمر، آتش به سمت ایجاد حرارت و گرما، کفاش به سمت ساخت کفش و ... به حرکت در می آیند. به عبارت دیگر، هر موجود طبیعی خواهان سیر از وجود بالقوه و اولی به سمت هستی بالفعل و غایی است. چنین سیر طبیعی، فارغ از هرگونه درک و دریافت عقلی یا حسی، موبد این حقیقت است که ما به طور طبیعی به سمت غایتی متمایلیم زیرا منطق و طبیعت مقتضی آن است که هر طبیعتی به آنچه که طبیعتاً هست یا مطلوب او است (Aristotle, 1959: 28)، نایل آید. بر این اساس طبیعت از جزئی ناقص به سمت کامل در حرکت است و نمی توان آن را صرفاً در مرحله متحقق در نظر گرفت. بنابراین، همانطور که قانون حاکم بر غایت طبیعی دانه درختی ثمرده است، فعل اخلاقی و تکالیف و حقوق بشری، منتزع از غایت طبیعی بشراند.

مقدمه دوم استدلال بر تفکیک دو نوع نگاه به صفات طبیعی مبین گردیده است. دیدگاهی ثابت و دیدگاهی متحرک. با نگاه به ویژگی های ثابت، ارزش و بایستی صفاتی عارضی، و اضافه شده از خارج به حقیقت می باشند که مشمول اشکال فلسفی عبور از باید به هست خواهند شد. مع هذا، با نگاه به امکان تحرک و تبدل صفات از بودن به شدن، خوبی، حق و تکلیف و باقی صفات ارزشی، ویژگی هایی جدا شده و عارضی بر طبیعت تلقی نمی گردند بلکه خود، به معنای بخشی از توصیف طبیعت و ذات در حال شدن و در حرکت^۳ به شمار می آیند:

«اگر با ابتناء بر دیدگاه متحرک از ذات پیش رویم، راهی برای مغالطه طبیعت گرلینه پیدا می گردد..... چنانچه ذات را ثابت بدانیم، ارزش، عنوانی است که ضرورتاً به حقیقت اضافه شده است... یعنی دسته ای صفات تعریف کننده... لیکن با نگاه متحرک به ذات، ارزش عبارت است از پیشرفت و تکامل ویژگی های غیر ایستا. این صفت، صفتی عارضی و خارجی محسوب نمی گردد. چنانچه دیدگاه غیر ایستایی به ذات و صفات آن، می تواند مشکل مغالطه مذکور را بی اثر نماید (lisska, 1991: 70).»

بنابراین، جنبه فعلیت یافتن و حرکت به سوی غایت مطلوب، موجب اخذ صفاتی می گردد که ماهیتاً در دل هستی تعریف می گردد و نه امری ضمیمه شده به آن. حال با توجه به هر دو مقدمه مزبور، می توان دریافت که حسن و قبح، حق و تکلیف، نه صفتی عارض بر وجود و جدایی پذیر از هستی بلکه صفاتی در دل هستی و موجود در آنند که از حرکت از طبیعت اولی به سمت طبیعت مطلوب و از پرشدن و کامل شدن هستی طبیعی دریافت می گردند. بر این اساس، خوب بودن را وضعیتی از وجود، آنگاه که به مرتبه کامل خود دست یابد، توصیف می نماید (Aquinas, 1974: 74).^۴

بر این مبنای استدلالی، اگر بنابر مقابله باتعبیر هیوم باشد، می توان گفت که "باید" آن شکل تکامل یافته از "هست" است که بر منوال طبیعی، در درون خود و ذاتاً، توانایی کسب چنین کمالی را دارد (Donnelly, 2007: 99-100). این نشان می دهد که از حیث تحلیل فلسفی، انسان مرکبی از طبیعت های اولی و ثانوی است. حرکت از طبیعت اولی به سمت هستی ثانوی جز از طریق کشف ارزشها و ضرورت ها، میسر نمی باشد و به قول برخی نویسندگان «در میان بحث ارزش و حقیقت، مطلبی مغفول مانده است و آن اینکه ارزش دار بودن و ارزشی عمل نمودن، بخشی از شرایط طبیعی انسان است (نه چیزی جدا و خارج از او) و به همین دلیل، ارزش ها وجود دارند» (Korsgaard, 1996: 131). بنابراین بر اساس دیدگاه غایت مدارانه، انسان با در نظر گرفتن اینکه در مجموعه ای اجتماعی و در یک کل قرار دارد، دارای غایاتی است که از انعکاس در طبیعت و نیازهای او به سمت کارکرد طبیعی خود پیش می رود. این ضرورت طبیعی، مثبت آن است که حق و تکلیف اخلاقی و قانونی نمی تواند از غایت طبیعی جدا و منفصل گردد

۲-۳ حاکمیت فلسفی قانون «چون-اگر-آنگاه» بر حق و تکلیف حقوقی

³ Process of Nature

⁵ «Having made-If-Then»

از نتایج و آثار مهم پیگیری نظریه‌طورگرایی طبیعی، یکسانی و وحدت مفهوم قانون در محمولات علوم انسانی و تجربی است. توضیح آنکه توجه به برخی علوم تجربی و صنعتی همچون معماری، مهندسی، پزشکی و... که تحقق بیرونی آن متعلق عمل انسانی است، نشانگر آن است که تحلیل سیر تحقق خارجی آنها، تفاوت چندانی با علوم انسانی و در ما نحن فیه حقوق و اخلاق ندارد. برای مثال، مهندس ساختمان، در جهت ساخت پی های ساختمان، ابتدائاً با شناخت واقعیات طبیعی از جمله میزان فشار وارد از نیروی جاذبه، محل قرار گرفتن زمین ساختمان و فاصله آن با اماکن دیگر، مبتنی بر غایات مد نظر یعنی امکان زندگی بدون شلوغی، محکمی و عدم ریزش ساختمان، اجتناب از ورود سر و صدای محیط و ...، اقدام به ساختن ساختمان مسکونی می نماید. بنابراین قانون به همان شکل که علمی چون مهندسی و پزشکی و ... را توصیف نموده و سپس به دستور به عنوان توصیف مرحله سابق رو می آورد، به همان اندازه در حق و تکلیف های محمولات قوانین حقوقی، با وحدت معنا، از شکلی توصیفی برخوردار است (Randy, 1997: 656) بر این اساس، بر خلاف اعتقاد هارت، مکتب طبیعی، با تمسک به قرائت طبیعت شناسانه غایت انگارانه و تطور یافته، میان معنای بایستی ها در محمول گزاره های تجربی و رفتاری وحدت می یابد

برای مثال در حق برخورداری از حیات و تکلیف دیگران به حفظ و حراست از آن به عنوان یکی از حقوق طبیعی بشر، پاسداری و احترام به چنین حقی، نه صرفاً به دلیل انسان بودن یا زنده متولد شدن بلکه به واسطه غایت رسیدن به رشد و تکامل، مورد حمایت واقع می گردد. بایستی حمایت از حق حیات، برگرفته از حرکت انسان بالقوه به سمت بدست آوردن لذات و خوشبختی (lisska, 1991: 70)، است. بدیهی است که احترام به حق حیات در این تبیین مادی قابل جریان است که با غایت متصور قابل تحقق و در تراحم با حق یا تکلیف بالاتر واقع نگردد. بایستی و حق حیات، از صفت زنده بودن تا زنده ماندن (حفظ نمودن زندگی) انتزاع و از این فرآیند، خوبی به عنوان امری اخلاقی، فهم و کشف می گردد.

۳- عبور از نقدها در منظر حامیان نظریه طبیعت جاری

در تقریر سوم و در واقع نظریه‌طورگرایی طبیعی، حق ها و اوامر بنیادین طبیعی، هست هایی هستند که از فاصله بین بودن و شدن به دست می آیند. بر همین مبنا، خیر های بنیادین و خوبی های اساسی، اشکال و صور کمال یافتگی اشخاص بشر است که همراه با پیچیدگی ها و شدن های ذاتی طبیعت بشری کشف می شوند. در این حالت اساساً، مغالطه «هست و باید» امکان که بر تقریر نخست و سنتی از حقوق طبیعی وارد آمد، ظهور نمی یابد. زیرا حق و تکلیف، جزئی از هست هاینده و امر استنتاجی، از هست موجود به هست قابل تحقق، استنتاج می یابد. امری که واقعیت عینی را در بردارد و هم بر طبع رابطی بودن مفاهیم حق و بایستی اصرار می ورزد بر این خوانش دوم و مدرن از حق و تکلیف نیز که از حیث آثار، شکلی از پوزیتویسم حقوقی به نظر می آید، مردود گشته و فرصت ظهور نخواهد یافت.

دوم آنکه تمسک به امر «اختلاف مفهومی و وحدت مصداقی» اشکال گشوده مور را مورد رفع قرار می دهد. حسن و قبح، حق و بایستی، زمانی که محمول قضیه حقوقی و اخلاقی را تشکیل می دهند، اگرچه تفاوت معنایی و مفهومی با موضوع خود دارند و هر دو معنا نیز قبل فهم اند لیکن در مصداق واحد اند و از یک وصف حکایت می نمایند (Miller, 2003: 13). با این نگاه این همانی مصداقی شکل می یابد که قضیه را از حالت توتولوژیک خارج و نوع گزاره های بنیادین حقوقی را با تفاوت موضوع و محمول غیر همسان معنادار و بدور از اشکال دور، ظاهر می نمایاند.

نتیجه گیری:

در میان سه سیر فلسفی مذکور، تن دادن به نظریه «طبیعت بدون طبیعت» به عنوان مبنای الزامات و تجویزات مندرج در محمولات قواعد حقوقی، بیش از آنکه نظریه ای واقع گرا بنماید، تئوری غیر واقع گرا تلقی و به نتایج قهری اثبات گرایی فلسفی دچار می شود. اینکه گزاره های حقوقی از امری خارج از خود حکایت نمی نمایند و در عین حال به دلیل عدم امکان شناخت خارج و ابژه شدن موضوع هستی، اساسا در زندان ذهن محبوس می باشند، شخصی، قراردادی و ذوقی شدن چنین قواعدی را اقتضا می نماید اگر چه در زبان قائلین، به عینیت، اطلاق و غیر قراردادی بودن تاکید شود.

تقریر نخست حقوق طبیعی در در توجیه مبنای حقوق و تکالیف حقوقی، دچار ضعف تئوریک در چگونگی عبور از باید به هست و خلاء در استخراج و تبیین ربط طبیعت به قوانین و مقررات می باشد. با این وصف، تقریر اصلاحی طبیعت گرایان که بر استخراج بایستی و حق ها از روند بودن تا شدن های طبیعت تاکید می ورزد، در مقام بررسی مقدمات و نتیجه مترتب بر آن از سلامت و استواری بیشتری بهره مند است. بر این اساس، مبنای هستی معرفتشناختی حق و تکلیف، انعکاسی از حرکت طبیعت موجود به سمت غایت نامتحقق خود است. چنانچه این غایت در قانون بشری ملحوظ گردد، قابل اتباع و در غیر آن، قابل فرمان پذیری نیست. کلیه نظریات مبتنی بر قرارداد اجتماعی، رضایت و اراده عمومی که مبنای مشروعیت را منحصر بر اساس خواست اکثریت، موجه می نمایند، فاقد دلیل فلسفی تلقی می گردند همانگونه که اراده اقلیت را نیز وافی به مقصود نمی داند. حاصل این تبیین مبنایی در مساله حق و تکلیف آن است که قانون به صرف اراده قانونگذار و انشاء قدرت فائده سیاسی - اجتماعی مشروعیت پیدا نمی نماید بلکه وجود اثری عینی و ناشی از رابطه فعل و غایت آن، دلیل التزام و حجیت اتباع از قانون گذار و تعیین کننده مشروعیت نوع حکمرانی و سایر شاخه های حق و تکلیف در حقوق موضوعه است. همچنین با تکیه بر چنین تبیینی می توان بسیاری از اصول غیر قابل تغییر حقوقی را بر سایر اصول و قوانین پایین دستی موجه نمود حال آنکه در تقریر های دیگر، امکان چنین از حیث فلسفی، معقول نیست.

در نهایت می بایست اذعان نمود که تحلیل اخیر اگرچه زمینه اطلاق گرایی، صدق پذیری و غیر قراردادی بودن قواعد بینادین حقوقی را و آثار مترتب بر آنها را موجه و قابل دفاع می نماید لیکن، از بعد فلسفی در پاسخ به دو اشکال «تحصیل حاصل در صورت در تقدیر گرفتن تحقق موضوع» و «برقراری ضرورت بین شی و خود در صورت قرار گرفتن کمال غایی به عنوان موضوع» همچنان رنج می برد آنچنان که در شناسایی چیستی طبیعت و نشان دادن ماهیت آن قاصر و ناتوان مانده است.

منابع

الف. کتاب:

۱. داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۴)، *فلسفه چیست؟*، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
۲. راسخ، محمد (۱۳۸۳)، *حق و مصلحت*، تهران، نشر نی
۳. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۴)، *بدایه / الحکمه*، قم، نشر سنابل
۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳)، *فلسفه حقوق (جلد نخست)*، تهران، نشر گنج دانش
۵. کلنت، ایمانوئل (۱۳۷۰)، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
۶. کلنت، ایمانوئل (۱۳۹۳)، *درس های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر دره بیدی، تهران
۷. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۳)، *آموزش فلسفه*، تهران، نشر امیر کبیر
۸. مور، ادوارد (۱۳۹۵)، *مبانی اخلاق*، ترجمه غلامحسین توسلی و علی عسگری یزدی، تهران، سمت
۹. هارت، هربرت (۱۳۹۵)، *مفهوم قانون*، محمد راسخ، تهران، نشر نی
۱۰. فرانکنا، ویلیام (۱۳۹۳)، *فلسفه اخلاق*، هادی صادقی، تهران، نشر طه

ب. مقاله

۱. جاوید، محمد جواد (۱۳۹۲)، «نظریه نسبیت در حقوق شهروندی و حقوق طبیعی بشر»، *مرکز مطالعات حقوق بشر*، شماره ۱، ۵۴-۸۹
۲. فتحی زاده، مرتضی (۱۳۹۲)، «کاهش گرایی اخلاقی و چالش هنجارمندی»، *پژوهش های اخلاقی*، شماره ۴، ۵۴-۵۷
۳. لاریجانی، صادق (۱۳۸۶)، «نظریه ای در تحلیل الزامات اخلاقی و عقلی»، *پژوهش های اصولی*، شماره ۷، ۲۳۴-۲۰۹
۴. محمد رضایی، محمد (۱۳۸۸)، «اخلاق و فلسفه اخلاق از دیدگاه کلنت» *نامه مفید*، شماره ۲۸، ۱۱-۵

A. Books

1. Davari, Raza (1999), *What is Philosophy?*, Tehran, Iran, Islamic sciences and Culture academy
2. Hart, Herbert (1395), *The Concept of Law*, Tran by Mohammad Rasekh, Tehran. Ney pub
3. Kant, Emanuel (1370), *Prolegomena to Any Future Metaphysics That Will Be Able to Present Itself as a Science*, Trans by Gholamali Hadad Adel, Tehran,
4. Kant, Emanuel (1393), *Lessons of ethics*, Trans by Manoucherh Darebidi, Tehran, Neghsh Negar pub
5. Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (1383), *Philosophy Education*, Tehran, Amirkabir pub
6. Moore, Edvard (1395), *The Elements of Ethics*, Tran by Gholamhossein Tavasoli, Tehran, Samt pub
7. Rasekh, Mohamad (۱۳۸۳), *Right and Expediency*, Tehran. Ney pub
8. Tabatabai, Mohamad Hossein (1384), *Bedayatol Hekmah*, QOM, Sanabol Pub

B. Article;

1. Fathizade, Morteza (1392), «Moral Reduction and normative challenges», *Moral researches*, No.4, pp51-57
2. Javid, Mohamad Javad (1392), «The theory of relativity in citizen rights and human natural rights», No.1, *Center for human rights studies*, No.1, pp54-89
3. Larijani, Sadegh (1386), «The theory in analysis of moral and rational duties», *Osul feqh Reasearches*, No.7, pp, 209-234
4. Mohamadreazai, Mohamad (1388), «Morality and Philosophy of Kants view», *Nameh Mofid*, No.28, PP5-11

BOOKS

1. Aquinas, Thomas (۱۹۷۴), *Summa Theologica*, edit Benziger Bros, Trans by Fathers of the English Dominican Provinc, oxford
2. Aristotle (۱۹۵۹), *Ethics*, trans. D. Rosset Oxford Universty Press
3. Donnelly, Bebhinn (۲۰۰۷), *A Natural law Approach to Normativity*, Ashgate Publishing Limited CO, USA
4. Finnis, John (۲۰۱۲), *Natural law and Natural Rights*, 7th ed, Oxford clarendon, London, 2012
5. Hume, David (۱۹۸۳), *A Treatise of Human Nature*, Oxford
6. Freeman, M.D. (1980), *Liloyds Introduction to Jurisprudence*, Sweet & Maxwell limited, London, 7th ed
7. Kelsen, Hans, (۱۹۵۷), *what is justice*, Berkeley: University of California Press,
8. Lisska, Anthony, J. (۱۹۹۱), *Finnis and Veatch on Natural Law in Aristotle and Aquinas*, Am. J. Juris
9. Locke, John, (1823), *Two Treatises of Government*, London: Printed for Thomas Tegg
10. Miller, Alexander (2003), *An Introduction to Contemporary Metaethics*, Oxford: polity press
11. Randy. E. Barnett (۱۹۹۷), *A Law Professors Guide to Natural Law and Natural rights*, Georgetown Law Faculty Publications and Other Works